

فصل سوم:

گروه‌های مارکسیست

در دههٔ چهل شمسی سه جریان مارکسیست که عملکرد و کارنامهٔ آنها با اتخاذ مشی قهرآمیز، ارتباطی مستقیم دارد، حضور پیدا کردند که در ابتدای این بخش مرور می‌شوند. «شورش بهمن قشقایی» و «گروه پرویز نیکخواه» - هردو - در حوزهٔ فعالیت‌های «سازمان انقلابی حزب توده» و مورد سوم، «گروه جزنی»، جریانی است که ریشه در «سازمان جوانان حزب توده» و سازمان دانشجویی جبههٔ ملی دوم دارد.

پیش از تشریح این سه جریان، آن بخش از کارنامهٔ حزب توده که به زمینه‌های کلی تشکیل و نضج این گروه‌ها ارتباط پیدا می‌کند، بررسی می‌شود.

□ پیشینه

رهبران «حزب تودهٔ ایران» در پی شکست و انهدام مجموعهٔ تشکیلات‌شان در سال‌های ۳۳ و ۳۴ توسط فرمانداری نظامی تهران، تا سال ۱۳۳۹ عملاً منفعل ماندند و کارنامهٔ آنها اغلب تشکیل جلسات بحث و مطالعه پیرامون «علل شکست» بود.

حزب، پس از «پلنوم چهارم وسیع» تیرماه ۱۳۳۶، که طی آن به اشتباهات مکرر گذشته اعتراف کرده

بود^۱ و توانسته بود با تظاهر به صداقت، بخشی از نیروها را حفظ کند،^۲ اینک می‌رفت که با اتخاذ مواضع رادیکال، تداوم حیات خود را تضمین کند. گردانندگان حزب از ۲۸ تیر تا ۷ مرداد ۱۳۳۹ به تشکیل جلسه‌ای دست زدند که به «پلنوم هفتم وسیع» شهرت یافت. در این جلسه که با جنجال فراوان شرکت‌کنندگان توأم شد، گرچه به‌طور صریح به عملیات مسلحانه اشاره‌ای نشده بود اما جریان‌هایی که می‌توانستند به لحاظ نظری در مسیر اقدام مسلحانه قرار گیرند، مورد توجه واقع شدند.

پلنوم کمیته مرکزی «حزب توده ایران» معتقد است که [...] تمام اشکال مبارزات انقلابی باید مورد مطالعه دقیق قرار گرفته و با انطباق با شرایط خاص ایران مورد استفاده قرار گیرد...^۳

بی‌آنکه به اعترافات ریز و درشت سران اسبق و سابق حزب استناد گردد و یا تنها از منابع مخالفان آن بهره گرفته شود، مروری گذرا به کارنامهٔ چهل سالهٔ حزب و انطباق آن با سیاست‌های شوروی سابق کفایت می‌کند تا آشکار شود که کاربرد کلمهٔ «اشتباه» در مورد سیاست‌ها و مواضع حزب، چه میزان غیرعلمی و به‌دور از واقعیت است.

جز این نیست که «حزب توده ایران» زایده‌ای از یک مجموعه بود که زیر پوشش «انترناسیونال کمونیست» در خدمت سیاست‌های حزب کمونیست و رهبری اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت. دستگاه رهبری حزب توده استقلال فکر و عمل نداشت و به تمام معنای این کلمه (ایدئولوژیک، پولیتیک، ارگانیک) به انترناسیونال کمونیست - کمینترن و بعد کمینفرم - «وابسته» بود و از «خط مشی» آن، بدون قید و شرط و چون و چرا، پیروی می‌کرد. دستگاه رهبری حزب توده در موافقت با اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، انحلال سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان، حمایت از فرقهٔ دموکرات که هدف غایی آن جدا کردن آذربایجان ایران و الحاق به شوروی بود، عدم حمایت از قیام افسران خراسان، ضدیت با نهضت ملی نفت، انفعال و وادادگی در قبال کودتای ۲۸ مرداد و سایر کارکردها و مواضع، اصلاً و ابداً «اشتباه» نکرد؛ تنها سیاست و «خط‌مشی» شوروی را مو به مو اجرا کرد.^۴

دولت شوروی، که پس از کودتای ۲۸ مرداد و همزمان با سرکوب حزب توده توسط رژیم شاه، درصدد

۱. در تأسی به مشی «خروشچف» در «کنگرهٔ بیستم» حزب کمونیست شوروی.

۲. اسناد و دیدگاه‌ها...: صص ۳۶۱-۳۸۲.

۳. همان: ص ۳۹۸.

۴. نشریه نگاه نو، ش ۲۷، بهمن ۱۳۷۴: ص ۱۲۶؛ مقالهٔ «کارنامهٔ حزب توده»، با اضافات و تلخیص.

بهبود روابط خود با ایران بود و در این جهت نیز به توفیقاتی دست یافت، تنها، وقتی که با تهاجم هماهنگ آمریکا و انگلیس در پهنه دیپلماسی ایران مواجه می‌شد، مخالفت با رژیم شاه را نیز در حوزه جنگ سرد خویش با «دولت‌های امپریالیستی» قرار می‌داد.

«در نیمه دوم سال ۴۱ [...] در واقع پس از حدود ۱۰ سال، شوروی به آنچه نظر داشت رسید؛ روابط بازرگانی و همکاری اقتصادی خود را با ایران به سرعت گسترش داد و ایران نیز در خاورمیانه از ایفای نقش بلندگوی ضد شوروی دست کشید و در صحنه جهانی سیاست خود را در مقابل شوروی تا حدود زیادی تعدیل کرد.»^۱

وقتی شوروی اصلاحات شاه را تأیید کرد و قیام ۱۵ خرداد را حرکتی ارتجاعی برشمرد،^۲ «راديو بيك ايران، ۱۵ خرداد را محكوم ساخت و آن را كوششي ارتجاعی از سوی قشربون مذهبی اعلام کرد»؛^۳ و «درست هنگامی که رژیم به سرکوبی شدید مردم و تحکیم دیکتاتوری خود» می‌پرداخت، «ماه غسل مناسبات ایران و شوروی» آغاز می‌شد؛^۴ حزب توده نیز دیگر از «عمل انقلابی مردم ایران» برای سرنگونی «رژیم منفور» دم نزد و - از همه مهمتر - «تمام اشکال مبارزات انقلابی» را غیرقابل «انطباق با شرایط خاص ایران» می‌دانست!^۵

عریان شدن اختلافات ایدئولوژیک چین و شوروی، بزرگترین تنش و انشقاق را - تا آن زمان - در حزب توده پدید آورد. جاذبه «مائوئیسم» و زخم‌های کهنه اختلافات حزبی، بخش مؤثری از رهبران حزب را به سمت چین راند و زمینه ایجاد «سازمان انقلابی حزب توده» فراهم شد.

۱. جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۶۵.

۲. روزنامه کیهان، ۱۸ خرداد ۴۲، به نقل از ایزوستیا مقاله‌ای در تحلیل از اصلاحات ارضی شاه و تقبیح مخالفان به چاپ رساند، تحت عنوان «به دستور ارتجاع». «تبلیغات رادیویی شوروی و حزب توده به سرعت رو به آرامش گذاشت؛ به طوری که در روزهای پس از فروردین ششم بهمن، یعنی در فاصله چند ماه، روزنامه ایزوستیا و رادیو مسکو - تلویحاً - از اصلاحات ایران حمایت کرده و از نیکبختی مردم ایران سخن می‌گفتند. خبرگزاری تاس رپورتاژهایی از ایران فرستاد که عنوان آن «همه امیدوارند» بود.» جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۰۴. «اصلاحات ارضی با افزایش علاقه نسبی دهقانان به ثمرات کار خود و با تسریع رسوخ سرمایه‌داری در ده، امکانات بیشتری برای رفاه دهقانان و رشد اقتصاد روستایی فراهم می‌سازد.» نشریه دنیا، دوره دوم، ش ۳.

۳. جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۴۰.

۴. جزنی، کلیات: ص ۵۸.

۵. مطالب داخل گیومه، نقل از اسناد و دیدگاه‌ها...: ص ۳۹۸.

احمد قاسمی تهرانی و دکتر غلامحسین فروتن اعضای هیئت اجراییه و عباس سغایی عضو مشاور کمیته مرکزی، مواضع مائوئیستی خود را اعلام داشتند و با دانشجویان چپ ایرانی مقیم غرب در «کنفدراسیون دانشجویان ایرانی»، «سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور» را تشکیل دادند که بعدها به «سازمان انقلابی توده» تغییر نام داد. پس از چندی قاسمی و فروتن، از سازمان انقلابی اخراج شدند. این دو به آلبانی و رهبر استالینیست آن «انور خوجه» گرایش پیدا کردند و «سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان» را ایجاد کردند.^۱

با وساطت فریدون کشاورز، از رهبران پیشین حزب توده، هیئتی مرکب از مهدی خانبابا تهرانی، کورش لاشایی، محمود مقدم، محسن رضوانی، بیژن حکمت - از سازمان انقلابی - به چین سفر کردند و هماهنگی‌هایی با نمایندگان حزب کمونیست چین به عمل آوردند^۲ که در نتیجه آن، در طول سال‌های ۶۴ تا ۶۷ م. ۴۳٪ تا ۴۶ شمس، افرادی برای گذراندن دوره‌های آموزشی به چین رفتند و بین ۴ تا ۵ ماه در آن کشور اقامت کردند.^۳

خانبابا تهرانی بعدها در مورد این اعزام‌ها و ماهیت واقعی آنها چنین می‌گوید:

«این سفر [ها] در واقع یک تور سیاسی - توریستی بود. بیشتر یک ماساژ روانی بود... اعزام افراد به چین بیشتر از جنبه روانی و تأثیر عمومی آن مدنظر بود. واقعیت امر این بود که، افرادی را که به سازمان جلب می‌شدند در واقع آلوده می‌کردیم. فلان جوان را از درس خواندن بیرون می‌کشیدیم، گذرنامه‌اش را در جوی آب می‌انداختیم و برایش گذرنامه جعلی صادر می‌کردیم... می‌بایستی تمام پل‌های بازگشت را پشت سر این جوانان خراب کرد... می‌توانم مورد علی صادقی را که با نام مستعار عباس فعالیت می‌کرد توضیح بدهم. علی صادقی دکترای فیزیک اتمی داشت و در پژوهش‌گاه اتمی فرانسه به عنوان متخصص درجه اول

۱. سیاست و سازمان حزب توده...، ج ۱: ص ۵۴ و صص ۱۵۲-۱۵۴. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: ص ۹۷، با تصرف و تلخیص.

۲. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: ص ۷۸. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۱: صص ۱۳۱-۱۳۴.

۳. این افراد عبارت بودند از: کورش لاشایی، عطا پورحسن آقایی کشکولی (عطا کشکولی)، ایرج کشکولی، بیژن قدیمی، علی شمس، سیاوش پارسانژاد، محمود صادقین، محسن رضوانی، موسی رادمنش، علی کائیدی چهارمحالی، سیامک لطف‌اللهی، خسرو صفایی، پرویز نعمان، مهدی خانبابا تهرانی، همایون قهرمان، بیژن حکمت، سیروس نهانندی، اکبرایزدینا، محمد عطری، بیژن چهارازی، رحیمی لاریجانی، علی سعادت، پرویز واعظ زاده، هاشم هاشمی قوچانی، خسرو نراقی، علی صادقی، خسرو محمد رجایی، چند نفر با نام مستعار. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: صص ۸۰-۸۱.

خارجی با حقوق ماهیانه ده هزار فرانک به کار مشغول بود... پاسپورتش را توی جوی آب انداختند و همراه گروه اعزامی به کوبا او را راهی کوبا کردند. صادقی سپس به چین به بعد به منطقه اعزام شد و مدتی در عراق با گروه طالبانی بود تا این که به ایران رفت و دستگیر شد. سه چهار سالی را هم در زندان گذراند و پیش از انقلاب آزاد شد و تا امروز مشغول ادامه پیگیری همان خط سازمان انقلابی [حزب توده] است... او به عنوان رهبر حزب رنجبران با چهار پنج نفر دیگر در آلاچیق در منطقه کردستان نشسته و مشغول چرت زدن است. در سفرم به کردستان پس از ۱۶ سال با علی صادقی ملاقات کردم و متوجه شدم چون دیوار گچی شده است و تنها با ۲۰ کلمه صحبت می‌کند، چرا که با کسی تماس ندارد و از زندگی واقعی بریده است. به تصور اینکه هنوز سال ۱۹۶۵ است و قضیه محاصره شهرها از طریق دهات مطرح است... این نتیجه از خود بیگانه کردن انسان‌هاست و روشن است با مسخ انسان‌ها، نظرات آنها نیز هیچ انطباقی با واقعیت نخواهد داشت»^۱

پیش از آن، در پی پیروزی «فیدل کاسترو» و یارانش در کوبا، «روش کوبا» یا «راه کاسترو» زبازند شده بود. این بود که «تا سال ۴۴ نقطه‌نظرهای سازمان انقلابی، مخلوطی از نظریات حزب کمونیست چین و نظرات کاسترو بود»^۲

مجموعه این تجربیات و گرایش‌ها، تئوری و اندیشه‌ای را نتیجه داد که نخستین ادبیات راهبردی اقدام مسلحانه مارکسیستی در ایران است.

□ گروه پرویز نیکخواه / واقعه کاخ مرمر

نیکخواه، که از فعالان کنفدراسیون بود و نقطه‌نظرهای چین را رسماً پذیرفته بود، در اواخر سال ۱۳۴۲ با پنج تن از همکاران و همکلاسی‌های خود گروهی را به وجود آورد. آنان درصدد تبلیغ مواضع «حزب کمونیست چین» و پیاده کردن جنگ توده‌ای دهقانی برآمده بودند.^۳

پرویز نیکخواه در ایران و دوران تحصیل در انگلستان عضو «حزب توده» بود. در خارج، از آن جدا شد و در کنفدراسیون دانشجویان، به منسعبین مائوئیست حزب توده پیوست تا به ایران بازگشت. اندکی

۱. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۱: صص ۲۶۷-۲۶۹.

۲. جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۲۳.

۳. جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۲۲. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: ۷۵-۷۶.

بیش از دو ماه پس از کشته شدن منصور نخست‌وزیر، در پی تیراندازی به شاه در روز ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ توسط سرباز مسلمان رضا شمس‌آبادی - به دلیل آشنایی وی با احمد کامرانی که یکی از اعضای گروه نیکخواه بنام احمد منصوری با او همکار و دوست بود - این گروه تحت تعقیب قرار گرفت. رژیم شاه هم با استفاده از این فرصت، موج تبلیغاتی وسیعی را آغاز کرد که اثبات کند دشمنان شاه، کمونیست‌ها هستند. رژیم که پیش از این، با اعدام انقلابی «حسنعلی منصور» آرامش خود را از دست داده بود، ابتدا با دستپاچگی سعی کرد از علنی شدن حادثه جلوگیری کند. روزنامه‌های ۲۱ فروردین از نزاع چند سرباز در کاخ مرمر که منجر به تیراندازی و قتل دو سه نفر شده بود، خبر دادند^۱ ولی روز بعد اطلاعاتی دیگری در روزنامه‌ها به چاپ رسید که به نحوی مبهم حکایت از واقعه حمله به شاه داشت: «هنگامی که اعلیحضرت همایون شاهنشاه به دفتر کار خود در کاخ مرمر نزول اجلال می‌فرمود، سرباز وظیفه‌ای - گویا - بر اثر جنون آنی به تیراندازی دست زد و باغبان و دو مأمور را به قتل رسانید و خود کشته شد.»^۲

پلیس از طریق خانواده شمس‌آبادی و دیگر دستگیرشدگان، به روابط کامرانی و شمس‌آبادی از یک طرف و کامرانی و منصوری از طرف دیگر پی‌برد و به دستگیری بقیه گروه چند نفره نیکخواه پرداخت. توسط ضداطلاعات ارتش، ابتدا آن دو نفر و در مرحله بعدی نیکخواه و دو سه نفر بقیه، که زندگی عادی خود را می‌گذراندند، بازداشت شدند. رکن دوم می‌خواست به هر قیمتی دست‌های پشت پرده را بشناسد؛ از این رو فشار در بازجویی‌ها شدید بود ولی مجموعه روابط این گروه، ماجرای حمله به شاه را توجیه نمی‌کرد. منصوری که از عواقب تیراندازی به شاه روحیه خود را باخته بود، اطلاعات دیگری برای اعتراف نداشت ولی مأموران دست از سرش برنمی‌داشتند. او هم، ترفند آخرین را به کاربرد و مأموران گارد و مقامات مجهولی را متهم به همدستی کرد و اظهار داشت که تنها در حضور «اعلیحضرت» حقایق را خواهد گفت. شاه وی را پذیرفت؛ و منصوری در آنجا اعتراف کرد که این حيله را برای رهایی از شکنجه ابداع کرده است و حال آنکه همه اطلاعات را داده است و هیچ دستی - حقیقتاً - پشت پرده وجود ندارد. پس از آن بود که به دستور شاه پرونده به سازمان امنیت ارجاع داده شد. اسناد باقیمانده از ساواک و پژوهش‌های بعدی کاملاً روشن می‌سازد که گروه نیکخواه هیچ‌گونه نقشی در اقدام شمس‌آبادی نداشته

۱. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۱۵.

۲. روزنامه‌های اطلاعات و کیهان، ۲۲ فروردین ۴۴.

است.^۱ رضا شمس‌آبادی شخصاً یک فرد مذهبی با پای‌بندی به عبادات شناخته شده بود و در اجتماعات مذهبی حضور فعال داشت.^۲ وی در قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ کاشان و پخش اعلامیه‌های امام خمینی مشارکت داشت.^۳ احمد کامرانی که قبل از اقدام موضوع را شنیده و به دوستش منصوری گفته بود، در مصاحبه‌ای در سال ۱۳۶۰ چنین تصریح می‌کند:

«طرح حمله به شاه و اجرای آن، همه به وسیله رضا [شمس‌آبادی] بود. هیچ کس حتی در تشویق او نقشی نداشت. جز حوادثی که آن روزها اتفاق افتاد و توانست مشوق او بشود منجمله اعدام انقلابی منصور... من هم هیچ نقشی در برنامه او نداشتم. فقط مطلع بودم.»^۴

به تصریح بیژن جزنی، «نیکخواه در رأس بازداشت شدگان، کلیه اطلاعات تشکیلاتی و حتی مسائل بسیار فرعی را در اختیار پلیس گذاشت و با ژستی رهبرمآبانه به افراد توصیه می‌کرد که به همه چیز اعتراف کنند. خود او منکر اطلاع دقیق و جدی از تصمیم شمس‌آبادی شد... ولی داشتن مرام کمونیستی و طرفداری از نظرات چینی را پذیرفت.»^۵

«در آبان ۴۴، در دادگاه، اکثر متهمان اظهار ندامت و وفاداری [به رژیم] کردند.»^۶ رژیم شاه برای جدی نشان دادن نمایشنامه اقدام به ترور شاه توسط یک گروه کمونیستی،^۹ تن از اعضا و مرتبیین این گروه را از سه تا ده سال و دو تن را ابتدا به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم ساخت. و در خلال سال‌های بعد تمامی متهمان بعد از سپری شدن اندکی از دوران زندان به مناسبت‌های مختلف آزاد شدند. «نیکخواه و همکارانش در زندان به مشی چینی خود به شدت ادامه دادند و با عناصر توده‌ای طرفدار شوروی برخورد‌های تندی کردند که به زدو خورد نیز کشید. در پایان سال ۴۶ نیکخواه و منصوری به بروجرد تبعید شدند و در زندان بروجرد، با تماس‌هایی که ساواک با نیکخواه برقرار کرد، او چهره خود را که از همان روزهای نخست بازداشت برای عده‌ای شناخته شده بود آشکار کرد و نه فقط در لباس یک نادم

۱. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۵: ۱۱۴۹-۱۱۷۵.

۲. همان: ص ۱۱۵۰.

۳. همان: ص ۱۱۵۲.

۴. همان: ص ۱۱۵۹.

۵. احمدزاده، جنبش دانشجویی: ص ۴۵.

۶. جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۳۵.

بلکه در نقش مدعی هرگونه مبارزه و مدافع رژیم ظاهر شد»^۱ و سرانجام ابتدا در ۲۰ خرداد و سپس در ۲۲ مرداد ۱۳۴۹ طی مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو - تلویزیونی ویژه‌ای، که توسط ساواک ترتیب داده شده بود و مانند آن بعدها نیز مشاهده شد، به ابراز ندامت از گذشته سیاسی خود و تمجید از رژیم و برنامه‌های «انقلاب شاه و مردم» پرداخت.^۲ مصاحبه پرویز نیکخواه اولین مصاحبه از این نوع بود.^۳

نظر به سابقه فعالیت‌های اسلامی رضا شمس‌آبادی و با توجه به نبود هیچ‌گونه سندی دال بر رابطه تشکیلاتی وی با «گروه نیکخواه» تردیدی نیست که هیچ شایبه حزبی و گروهی در این حرکت گمان نمی‌رود ولی معذک به دلیل تبلیغات رژیم شاه، دو گونه بهره‌برداری توسط دیگران صورت گرفت: اولاً کنفدراسیون بویژه مائوئیست‌ها بیشتر مطرح شدند و میانه میدان را در جنگ قدرت بین گروه‌ها و گرایش‌های خارج از کشور از آن خود کردند؛ «سازمان انقلابی [حزب توده] در حادثه کاخ مرمر و تیراندازی به شاه، که در پی آن نیکخواه و یارانش دستگیر شدند، ماجرا را غیرمستقیم به خود نسبت داد و سعی کرد در اذهان خود را تواناتر از آنچه هست جلوه دهد»؛^۴ ثانیاً نیکخواه و برخی دیگر از همراهان وی نیز در این سو از الطاف و امکانات رژیم شاه بهره‌مند شدند.

استنباط برخی این است که رژیم شاه، با شناختی که از نیکخواه و ضعف‌های او به دست آورده بود و با استفاده از عواملی که در کنفدراسیون و نیروهای خارج از کشور داشت، در بزرگ‌نمایی نیکخواه - عمدتاً - نقش مهمی ایفا کرد تا بتواند در موقعیت مناسب بهره‌برداری‌های لازم را بکند.

گروه کوچک مزبور که نسبت به اغلب گروه‌های سیاسی مخفی به لحاظ امنیتی و تشکیلاتی ضعیف‌تر بود صرفاً وسیله‌ای شد در دست رژیم و نهادهای امنیتی آن که قدرت خود را به نمایش گذارند.

□ شورش بهمن قشقایی

بهمن قشقایی خواهرزاده ناصر و خسرو قشقایی بود و در انگلستان در رشته پزشکی تحصیل

۱. همان: همان صفحه.

۲. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۲۴۲ و ص ۲۴۵.

۳. نیکخواه، پس از آن، در وزارت اطلاعات و جهانگردی، رادیو تلویزیون و حزب رستاخیز به عنوان ایدئولوگ در خدمت رژیم شاه درآمد و پس از پیروزی انقلاب محاکمه و اعدام شد.

۴. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۱: ص ۱۵۴.

می‌کرد؛ تمایلات مصدقی داشت ولی در جریان فعالیت‌های دانشجویی تحت‌تأثیر «سازمان انقلابی حزب توده» قرار گرفت.^۱ سازمان در سال ۱۳۴۳ از موقعیت قشقایی استفاده کرد و او را به حرکت به ایران و برپاساختن جنگ چریکی در جنوب تشویق نمود.^۲

وی در حالی که تحت نظر ساواک قرار داشت، خود را به فارس و میان عشایر قشقایی رساند. عشایر قشقایی و کلانتران و رؤسای سایر ایلات نیز حاضر به همکاری با او نشدند؛ با این حال توانست از میان عشایر «دشتی» و «مسیح» تعدادی تفنگچی جمع‌آوری کند.^۳

بهمن و گروهش در سال‌های ۴۳ و ۴۴ چندماهه در کوهستان‌های جنوب با ژاندارم‌ها و نظامیان به جنگ و گریز پرداختند. مطبوعات در ۲۶ فروردین ۴۳ نوشتند: «بهمن قشقایی و افراد مسلح او به چند پاسگاه حمله کردند و در نتیجه زد و خورد، عده‌ای ژاندارم کشته شدند.»^۴

سازمان انقلابی در اولین شماره ارگان خود، روزنامه توده، به بزرگ‌نمایی شورش بهمین قشقایی دست یازید و توهمات دیرین را بیش از پیش دامن زد. حرکات محدود گروه را «اولین جرقه مبارزه مسلحانه در ایران» نام داد و طلوع سقوط رژیم را در آن دید.

گروه کوچک بهمین قشقایی، که از حمایت دیگر عشایر هم محروم مانده بود، قوایش تحلیل رفت و نتوانست به مقاومت ادامه دهد. وی چندی بعد، در ۱۸ آبان ماه ۱۳۴۴، در شیراز تیرباران شد و عده‌ای از همدستانش نیز به حبس‌های طولی‌المدت محکوم شدند.^۵

در تجربه ناکام بهمین قشقایی و گروه محدودش، از جمله، بار دیگر اثبات شد که هرگز حرکت‌های مغایر با هویت دینی مردم قادر به کسب نفوذ و پایگاه وسیع اجتماعی نیستند. قطعاً با آگاهی کامل تیره‌های قشقایی و دیگر عشایر از ویژگی‌های فکری و وابستگی‌های سیاسی گروه بهمین قشقایی، یکی از دلایل اقبال نکردن عشایر به آن گروه، مغایرت ایدئولوژی و انگیزه‌های آنها با عقاید ایشان بوده است. تجربه عدم حمایت ایل بختیاری از «تیمور بختیار» در اواخر سال‌های دهه ۳۰ و از «شاپور بختیار» در

۱. جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۳۸. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۹۲.

۲. جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۲۳.

۳. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۲۹۲. جزئی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۳۸.

۴. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۲: ص ۱۷۵.

۵. همان: ص ۱۹۰.

جریان انقلاب اسلامی سال ۵۷ نشان می‌دهد که صرف علایق ایلی نمی‌تواند برانگیزنده برخی حمایت‌ها باشد. در موردی مشابه ولی ماهیتاً متفاوت، در شورش سال‌های ۴۱ و ۴۲، عشایر لر فارس و بویراحمد از مذهب و هویت خویش دفاع می‌کردند. جامعه ایرانی همواره پیوند نیرومندی با باورهای مذهبی خود داشته و عدم شناخت محیط ایران به‌ویژه جامعه روستایی و تلاش بیهوده در انطباق وضعیت ایران و چین، برآمده از ذهنیت‌های روشنفکرانه و اصالت دادن به مشافهات و مکتوبات تفوریک توسط عده‌ای دور از ایران و بیگانه با آن نیز از عوامل اصلی این شکست بود.

□ گروه جزنی

بیژن جزنی از فعالان «حزب توده» و «جبهه ملی دوم» بود. در اواخر سال ۴۱ اندیشه تشکیل یک گروه جدید مارکسیستی - لنینیستی در ذهن جزنی و دوستانش قوت گرفت و سرانجام در بهار ۱۳۴۲ هسته اولیه این گروه تشکیل شد. استراتژی گروه، اقدام قهرآمیز «در جهت برپا ساختن انقلاب دموکراتیک نوین»^۱ بود. این گروه شیوه عمل خود را با نگاهی به تجارب کوبا پایه‌ریزی کرد و در آغاز عمده نیروی خود را بر روی مبارزه چریکی در کوه و جنگل متمرکز ساخت.

هسته مرکزی گروه از بیژن جزنی، منوچهر کلانتری، حشمت‌الله شهرزاد و محمد چوپان‌زاده تشکیل یافت؛ و از آغاز فعالیت، اساس کار را بر «تفکیک فعالیت‌های علنی و نیمه‌علنی از فعالیت‌های مخفی»^۲ گذارد. بر همین اصل، گروه بر سه بخش تقسیم‌بندی شد:

قسمت اول فعالیت‌های عمومی و علنی، از جمله همکاری با جبهه ملی را بر عهده داشت. این بخش تحت مسئولیت بیژن جزنی بود که در آن هنگام در دانشگاه تهران مشغول تحصیل بود.

قسمت دوم افرادی بودند که حکم «ذخیره» را داشتند.

قسمت سوم «شبکه نظامی» بود که مسئولیت تدارک اقدام مسلحانه را بر عهده داشت و شامل دو تیم شهر و کوه بود. محمد صفاری آشتیانی، عزیز سרمدی، احمد جلیل‌افشار، محمد چوپان‌زاده، مشعوف کلانتری و علی‌اکبر صفایی فراهانی از اعضای اولیه این قسمت بودند.^۳

۱. تاریخچه سازمان‌های چریکی...: ص ۱۹.

۲. همان: همان صفحه.

۳. همان: صص ۲۰-۲۱.

عمده‌ترین برنامه گروه تا سال ۴۵ مطالعه و آموزش متون و آثار مارکسیستی بود. کتاب جنگ گریلایی اثر چه‌گوارا و دیگر مقالات او و فیدل کاسترو مورد توجه بود؛ و در اواخر، کتاب انقلاب در انقلاب رژی دبره مورد بحث قرار گرفته بود.^۱

در آن هنگام زندگی حرفه‌ای چریکی نیز، که گروه را گامی به تئوری «مبارزه حرفه‌ای» لنین نزدیک می‌ساخت، مورد توجه بیشتری قرار گرفت.^۲

در سال ۴۶ «گروه جزنی» به خاطر نفوذ یک عنصر توده‌ای سابق، ضربه خورد و اکثر اعضای آن دستگیر و بازداشت شدند.^۳ بازداشت شدگان جمعاً ۱۵ نفر بودند.

در دادگاه نظامی رژیم شاه ابتدا برای یازده تن از اعضای گروه تقاضای اعدام شد ولی بعداً کیفرخواست تغییر کرد. دادگاه در حضور یک هیئت ناظر خارجی و مخبرین داخلی در جلسات متعدد تشکیل شد و سرانجام آنها را پس از تجدیدنظر، به مجازات حبس تقاضا شده در کیفرخواست محکوم نمود.^۴

جزنی در تئوریزه کردن مبارزه مسلحانه در بین گروه‌های چپ‌گرا بیش از دیگران نقش داشت و تئوری‌های او در زمینه تشکیل جبهه متحد، که ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم را شرط اساسی می‌داند، در سرنوشت تراژیک گروه‌های مسلح متأثر از مارکسیسم مانند مجاهدین خلق بی‌تأثیر نبوده است.

نظرات جزنی، در مرزبندی ایدئولوژیک و استراتژیک سازمان‌های مسلح بعدی با حزب توده، نقش اساسی داشت. البته بایستی توجه نمود که نگاه به افرادی چون بیژن جزنی، بدون توجه به جایگاه‌ها و خاستگاه‌های فکری و فرهنگی آنها، محیط سیاسی خانواده و تجربیات زاینده شرایط خفقان‌بار دیکتاتوری، ممکن نیست.

□ سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

«سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران»، از نظر تاریخی و ساختاری، دنباله «گروه جزنی» محسوب

۱. جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۸.

۲. تاریخچه سازمان‌های چریکی...: ص ۲۲.

۳. اشرف، جمع‌بندی سه ساله: ص ۷.

۴. جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۷.

شده و تشکیلاتی معتقد به مارکسیسم لنینیسم و مبارزه مسلحانه بود که از به هم پیوستن «گروه احمدزاده - پویان» و «گروه جنگل» پدید آمد.

○ گروه احمدزاده - پویان

هسته اولیه این گروه را سه نفر به نام‌های مسعود احمدزاده، امیر پرویز پویان و عباس مفتاحی در سال ۱۳۴۶ تشکیل دادند.

گروه طی دو سال شاخه‌های کوچکی در مشهد، تبریز و مازندران تشکیل داد و تا اواخر سال ۱۳۴۸ به مشی مسلحانه معتقد نبود اما در اواخر سال مذکور، به علت بروز مشکلات و ناتوانی در زمینه کار سیاسی و جذب کارگران، در خط مشی خود تجدیدنظر کرد.

پس از قبول مشی مسلحانه از سوی گروه، نخست در بهار ۴۹ مقاله ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا توسط پویان نوشته شد. این مقاله از اولین مقاله‌هایی در ایران است که از دیدگاه مارکسیستی مطالبی را به منظور اثبات درستی «عمل مسلحانه»، ارائه می‌کند. سپس مسعود احمدزاده جزوه مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک را نوشت که هدف اصلی آن دفاع از تر رژی دبره و انطباق آن با شرایط مبارزه در ایران بود.

اقدامات «گروه احمدزاده - پویان» تا فروردین ۵۰، سه اقدام مسلحانه برای تهیه پول و سلاح بود:

۱- حمله به بانک ملی ونک در آبان ماه ۱۳۴۹ و سرقت مبلغ ۳۳۰ هزار تومان موجودی بانک.^۱

۲- حمله به کلانتری ۵ تبریز در اسفندماه ۱۳۴۹ و خلع سلاح نگهبان، پس از کشتن یک نفر و مجروح کردن فردی دیگر.^۲

۳- حمله به کلانتری قلهک در فروردین ماه ۱۳۵۰ به قصد خلع سلاح نگهبان کلانتری قلهک که نگهبان به قتل رسید.^۳

در پایان سال ۴۹ اکثر اعضای «گروه احمدزاده - پویان» لو رفتند.^۴

۱. تاریخچه سازمان‌های چریکی...: ص ۳۴.

۲. همان: همان صفحه.

۳. همان: صص ۳۴-۳۵.

۴. همان: ص ۳۵.

○ گروه جنگل

پس از ضربه سال ۴۶ به «گروه جزنی»، پنج تن از اعضای گروه به فعالیت‌های خود ادامه دادند. سه نفر از این عده، در ایران باقی ماندند و دو نفر دیگر، یعنی محمد صفاری آشتیانی و علی‌اکبر صفایی فراهانی، از کشور خارج شدند. مدتی در عراق به سر بردند و سپس برای گذراندن دوره‌های چریکی به اردوگاه‌های «الفتح» روانه شدند.^۱

«گروه جنگل»، در همان زمان سازمان داده شد و تا زمستان ۴۸ تعداد اعضای آن به ۲۲ نفر رسید.^۲ در بهار سال ۴۹ صفایی فراهانی همراه با صفاری آشتیانی و با مقادیری تجهیزات جنگی به ایران بازگشتند. از این زمان، «گروه جنگل» مسلح شد.^۳

پس از تشکیل تیم‌های مختلف، در درون «گروه جنگل»، برنامه شناسایی کوهستان آغاز شد؛ و به منظور رفع نیازهای مالی نیز بانک ملی شعبه وزرا مورد حمله قرار گرفت و ۶۰ هزار تومان موجودی آن به سرقت رفت.^۴

«گروه جنگل» نخستین تماس‌های خود را با «گروه احمدزاده - پویان» در شهریور ماه ۱۳۴۹ برقرار کرد و مذاکرات آنها تا دی ماه ۴۹ ادامه پیدا کرد و در آخر، نظریات «گروه جنگل» توسط گروه دیگر پذیرفته شد.

روز ۱۳ بهمن ۱۳۴۹ ساواک بر اساس اطلاعات به دست آمده از یک عضو دستگیر شده گروه، حمله خود را علیه «گروه جنگل» شروع کرد؛ و در فاصله چند روز، ۳ نفر را در گیلان و ۷ نفر را در تهران دستگیر نمود.^۵

توسط افراد باقیمانده در ارتفاعات، در شبانگاه ۱۹ بهمن ماه ۱۳۴۹ طرح حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل اجرا شد. ۸ قبضه تفنگ و یک قبضه مسلسل به غنیمت گرفته شد^۶ و یک گروه‌بان کشته و

۱. جزنی، تاریخ سی ساله...، ج ۲: ص ۱۴۹.

۲. تاریخچه سازمانهای چریکی...: ص ۲۶.

۳. همان: ص ۲۷.

۴. همان: همان صفحه.

۵. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۸۸.

۶. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۲۹۳-۲۹۴.

گروه‌بانی دیگر زخمی شد.^۱ سلاح‌های غنیمی به دلیل نبود فشنگ، به درد نخورد و آنها را در کوهستان مخفی کردند.

از فردای آن روز، چریک‌های جنگل به محاصره نیروهای مسلح درآمدند و تا ۱۸ اسفند تعقیب و گریز مأموران به طول انجامید. از ۳۳ نفر افراد تیم‌های جنگل و شهر، ۱۷ تن دستگیر و ۲ نفر در هنگام فرار کشته شدند.^۲ سیزده تن از دستگیرشدگان در ۲۶ اسفند ماه ۱۳۴۹ با حکم دادرسی ارتش تیرباران شدند. در واکنش به این عمل، صبح روز ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ «سرلشکر فرسیو»، دادستان دادگاه دستگیرشدگان «گروه سیاهکل»، در تهران ترور شد.

در پی حادثه سیاهکل، در بهار ۵۰ طی اطلاعیه‌های مصوری بر در و دیوارهای تهران و دیگر شهرستان‌ها، نام و عکس ۹ تن از فراریان «گروه سیاهکل» از سوی ساواک انتشار یافت. برای لو دادن هر یک از آنها یکصد هزار تومان جایزه تعیین شده بود که در آن زمان مبلغ خیلی کلانی بود.^۳ این اقدام ساواک فضای سیاسی جامعه را ملتهب‌تر کرد و اهمیت آنان را افزایش داد.

در تاریخ مبارزات مسلحانه پس از کودتای ۲۸ مرداد، از رخداد سیاهکل، توسط مارکسیست‌ها و برخی دیگر به عنوان سرآغاز جنبش چریکی در ایران یاد می‌شود؛ اما واقعیت این بود: حمله به یک مرکز دور افتاده در یک روستا، به سه نفر نیرو (دو گروه‌بان و یک سرباز) و برداشتن تعدادی تفنگ بدون فشنگ؛ که در درگیری‌های متعاقب آن نیز تنها ۱۰ نفر نیروی نظامی کشته شدند.^۴ شاید واکنش پرشتاب رژیم شاه اهمیت این واقعه را بیش از آنچه بود جلوه داد.^۵

اغلب قریب به اتفاق گروه‌های مارکسیست مسئله عدم تناسب شرایط زمانی و مکانی و نبود شرایط ذهنی و عینی مناسب را در جریان حرکت سیاهکل و شکست آن پذیرفته‌اند و حتی خود چریک‌های فدایی در نوشته‌های بعدی خود به آن انتقاد کرده‌اند؛ با این تفاوت که شکست را «تاکتیکی» خوانده و از

۱. روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، ۱/۱۴ تا ۵۰/۱/۱۷.

۲. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۸۹. از سی و سه نفر افراد جنگل، غیر از پنج نفر، بقیه دستگیر، کشته و اعدام شدند و چهار نفر از افراد گروه نیز توسط روستاییان دستگیر گشتند. اشرف، جمع‌بندی سه ساله: ص ۱۰۳.

۳. روزنامه کیهان، ۵۰/۱/۲۱.

۴. اسامی ده نفر از نیروهای رژیم که در درگیری‌های گروه کشته شدند، در روزنامه کیهان ۵۰/۱۰/۱۴ اعلام شد. چریک‌ها اعلام کردند که بیش از ۶۰ نفر نظامی را کشته‌اند. اشرف، جمع‌بندی سه ساله: ص ۱۰۱.

نظر استراتژیکی و تاریخی آن را نقطهٔ عطفی به حساب آورده‌اند. با این همه، از آن پس، هیچ گروه و دستهٔ مهمی دیگر به فکر جنگ چریکی روستایی نیفتاد.

به هر حال شکست سیاهکل صورت عملی تئوری‌هایی بود که چند سال تنها حالت نظری داشتند. با این همه، اگر چه پیروان تئوری جنگ چریکی - در عرصهٔ نظریه - هیچ تجدید و تغییری را بر نتافتند؛ اما در پهنهٔ عمل، جریان سیاهکل نقش بسزایی داشت: از آن پس، اولویت مبارزه در روستا به کلی منتفی شد و در مورد شهرها هم مبارزهٔ چریکی به صورت نوعی مبارزهٔ منزوی و دور از مردم ادامه یافت.

روزنامه فروردین ۱۳۵۰ - ایران



واقعه سیاهکل و قتل شهید فرسیو

در اواخر بهمن ماه ۱۳۴۹ خورشیدی
آستان باهدر منیر بر ایستادگاری
بر سر جناح - شمال مستقری باکی
از جبهه جنوب - جاسکال - مازنی
به مکانی از نواحی لامکان حیدر
گرفت و آن گروه را کشته و بدو
سر را زخمی کردند. همان
عظمتی بر سر مستقری حاکم
این واقعه برآمد و پس از حصد
و جوی و صبح و دیگری برآمدن را
زنده و در زنده‌بودی که با آن
گرفت ۹ نفر را کشته و بقیه را
بسیگاری کردند. نیروهای حاکم
و غیر حاکم بر این واقعه زنده‌بود
۴ نفر کشته و ۱۹ نفر زخمی شدند.
مقامات امنیتی جدا اطلاع کردند که
۳۸ نفر از کسانی که بر این حادثه
آید داشته و بسیاری از آن
پس از تحقيقات لازم و مدتی
در دادگاه های دولتی و استیضاح
آوردند. بسیاری از آن به اتهام
فلسف، حمل سلاح غیر مجاز، مزاح
سلفه از دادگاه ها و محاکمات
دولتی محاکمه و معذور به اعدام
و بر سر کلاه روز ۲۶ آگوست
آوردند.



مراسم تشییع جنازه
باشکوه فراوان برترانش



شهید فرسیو

مقام امنیتی در مواجهه مطبوعاتی اسرار تجسبی را فاش کرد.

گروه‌های خلی سال ۱۲



نصب عکس ضاربان فرسیو بر دیوارهای شهر



خانواده شهید فرسیو در حال سوگواری

○ ادغام دو گروه

در اواخر فروردین ماه ۱۳۵۰ «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران»، از به هم پیوستن دو گروه مذکور تشکیل شد. هنوز مدتی از تشکیل این سازمان نگذشته بود که تیم انتشارات آن ضربه خورد.^۱ در همین زمان، بهار ۵۰، اولین بمب سازمان در «انجمن ایران و آمریکا» منفجر شد. در ۲۵ اردیبهشت ۵۰ به بانک ملی خیابان آیزنهاور حمله کرده ۶۰ هزار تومان موجودی آن را به سرقت بردند. در همان ماه دو تن از اعضا دستگیر شدند. در خرداد ماه امیر پرویز پویان و یک تن دیگر ضمن درگیری و حمله به دو خانه تیمی کشته شدند.^۲ در همان ماه به بانک صادرات شعبه تهران نو حمله کرده ۳۰ هزار تومان موجودی آن را به سرقت بردند. در نیمه دوم مرداد ماه همان سال ضربه دیگری به کادرهای بالای سازمان وارد شد که طی آن مسعود احمدزاده و سه تن از کادرها دستگیر شدند. تا شهریور ۵۰، چهار حمله دیگر به بانک‌ها نیز صورت گرفت. در مجموع «سازمان» در نیمه اول سال ۵۰ اکثر کادرهای مهم خود را در ضربات شهربانی و ساواک از دست داد.^۳

از ۹ نفری که اسامی و عکس آنها را ساواک در بهار ۵۰ اعلام کرده بود و به شدت نسبت به دستگیری و یا قتل آنها حساس بود، در مرداد ماه ۵۰ تنها یک نفر از چنگ آنها فرار کرد و بقیه دستگیر یا کشته شدند.

□ گروه فلسطین

این گروه با انتشار دفاعیه شکرالله پاک‌نژاد معروف و مطرح شد. در سال‌های ۴۷ و ۴۸ پاک‌نژاد با سابقه فعالیت در جبهه ملی دوم، به همراه چند تن از دوستانش گروهی با ایدئولوژی مارکسیستی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند برای آموزش به فلسطین عزیمت کنند؛ و بدین لحاظ به «گروه فلسطین» معروف گشتند. تعداد اعضا ۲۳ یا ۲۴ نفر بود.

۱. دهقانی، حماسه مقاومت: صص ۲۸۶-۲۸۷. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۹۱. تیم انتشارات مرکب بود از نابدل، سلاحی، پویان، بهروز و اشرف دهقانی. سلاحی در برخورد با پلیس در خیابان پامنار دست به خودکشی زد ولی نابدل زخمی و دستگیر شد و بعداً اعدام گردید.

۲. نجاتی، تاریخ سیاسی...، ج ۱: ص ۳۹۱. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: ص ۳۳۲.

۳. برای آگاهی بیشتر درباره این ضربه‌ها - اشرف، جمع‌بندی سه ساله: صص ۵۶-۵۸. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳: صص ۳۳۲-۳۳۳.

این گروه در حالی که می‌خواست افراش را از طریق عراق به فلسطین بفرستد، لو رفت. علت کشف و دستگیری گروه بدین قرار است: احمد صبوری، معروف به «احمد ماثو»، در سال ۴۸ از سوی گروه به عراق رفت و با «تیمور بختیار» و «پناهیان»، که توسط عناصر نفوذی ساواک احاطه شده بودند، ارتباط برقرار کرد. صبوری در بازگشت دستگیر شد و جز چهار تن که توانستند وارد عراق شوند، بقیه اعضا در دی ماه ۱۳۴۸ در مرز ایران و عراق دستگیر شدند. صبوری بعداً به مصاحبه تلویزیونی تن داد؛ ولی بقیه اعضا موضعی نسبتاً تند اتخاذ کردند. پاک‌نژاد و دو تن از اعضای اصلی گروه به حبس ابد و سه تن دیگر به ده سال زندان محکوم شدند.^۱

ریاحی، ستوده و جعفری اعضای گریخته گروه، سال‌ها در عراق ماندند و از مجریان فعال برنامه فارسی رادیو بغداد بودند.

□ سازمان‌های بخش خلق‌های ایران

پس از چند انشعاب و افزایش اختلاف‌نظر در کادر رهبری سازمان انقلابی حزب توده، یکی از گردانندگان آن، تحت این عنوان که سایر رهبران سازمان افرادی راحت‌طلب و مقام‌پرستاند و در اروپا شعار انقلابی می‌دهند و در همان حال به عشرت‌طلبی و عیاشی مشغول‌اند، از آنها جدا شد. وی سیروس نهاوندی بود که در کنفرانس سازمان در سال ۱۹۶۴ در پایتخت آلبانی، همراه با افرادی چون خانابا تهرانی، کورش لاشایی، محسن رضوانی، محمود مقدم و بیژن چهارازی شرکت داشت.^۲ وی در یک دوره شش ماهه نیز با جمعی از افراد سازمان به چین سفر کرد.

سیروس نهاوندی در سال ۴۸، برای سازماندهی عملیات مسلحانه به سبک مختلط چینی و کوبایی، با عده‌ای دیگر از اعضای سازمان به ایران بازگشت و مخفیانه به ایجاد یک گروه مارکسیستی پیرو مشی مسلحانه، با عنوان «سازمان‌های بخش خلق‌های ایران» دست زد.^۳

اولین عملیات این گروه، در تیرماه ۴۸، حمله مسلحانه به بانک ایران و انگلیس، در خیابان

۱. تاریخچه سازمان‌های چریکی...: صص ۸۸-۸۹.

۲. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی: صص ۷۶-۷۷.

۳. همان: ص ۸۵.

تخت‌جمشید بود که حدود ۲۹۰ هزار تومان را به سرقت بردند.^۱

«گروه نهانندی»، پس از ناکامی در طرح ربودن سفیر آمریکا، تاکتیک خود را تغییر داد. اقدام به ایجاد یک واحد کشاورزی در تربت جام و یک واحد دامداری در ارومیه و اجاره یک کوره آجرپزی در جنوب تهران کردند؛ و چند نفر از اعضای گروه را به سرپرستی این واحدها گماردند. افراد موظف بودند سعی نمایند با استفاده از این موقعیت، کارگران و کشاورزان را به شبکه جلب نمایند.^۲

سرانجام گروه مزبور در سال ۵۰ به چنگال ساواک افتاد. بر اساس اعلام همکاری سیروس نهانندی با ساواک، این بار نیز ساواک تصمیم به «نفوذ در هسته مرکزی» گروه‌ها گرفت.

اعضای گروه موسوم به «سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران»، بجز سیروس نهانندی که سرگذشت دیگری داشت، در سال ۵۲ در دادگاه ارتش محاکمه شدند و به نسبت اتهاماتشان محکومیت‌های سبکی گرفتند.

۱. روزنامه کیهان ۲۶ دی ماه ۵۰: ص ۱۹؛ مصاحبه پرویز ثابتی، مقام امنیتی.

۲. همان.

۳۶ تیرماه - به تسمیه حیات دولت، حقوق گمرکی، روشن‌بانی خام حذف شد.

● بهرام بیخانی کارگردان سینمای ایران بخاطر فیلم کوتاه «سفر برنده» جایزه دوم فستیوال مسکو شد.

در دادگاه نظامی

موجبه‌هاوندی، اکبر ایزدپناه، رحیم بنانی، احمد گیلانی، کورش یکتایی و نعمت‌الله عبوس محمدی، شش خرابکارگری که زیر عنوان «سازمان رهایی بخش خلق های ایران» عملیاتی انجام داده بودند و از جنه کوشیدند «مشاوران دوم» سفیر پیشین آمریکا در ایران را برپایند، باوجودی که مقادیر قابل توجهی اسلحه و مهمات از خانه آنان بدست آمد و بهارم اینک ۲۹۰ هزار تومان از بانک ایران وانگلیس نفعی تخت‌چشید به سرفه برسد بودند، به عنوان شاهانه آرمانبر از مرگ نجات یافتند.

* این شش نفر در دادگاه تجدید نظر نظامی به اعدام محکوم شده بودند. نفر هشتم گروه، سیمین

جنه ناصر شایگان هم‌اسی رهسر گروه) به قتل رسیدند. و ۱۰ نفر دیگر دستگیر شدند.

مأموران امنیتی در کوشش‌های پی‌گیر خود به منظور دستگیری سه نفر متواریان گروه، مخفیگاه یکی از آنها را کشف کردند و مورد محاصره قرار دادند و چون خرابکار مبادرت به مقاومت کرد، با تیراندازی متقابل مأموران، کشته شد. خرابکار مقول هوشنگ تیزایی نام داشت که یکبار در سال ۴۳ به علت سرفه و سانسول از لایرا توار فیزیک دانشگاه تهران مدت ۳۶ روز بازداشت بود و در سال ۴۴ به اتهام فعالیت توده‌یی و حمل سلاح غیرمجاز به ۵ سال حبس محکوم شد و در سال ۴۹ پس از طی دوره محکومیت از زندان بیرون آمد. تیزایی پس از آزادی از زندان، فعالیت‌های خود را از سر گرفت و با اعضای گروهی که خود در مارکسیست‌اسلامی می‌نامیدند همکاری کرد و در زمینه اداره امور انتشاراتی گروه، فعالیت بوژی دولت و اغلب در مباحث خود، جهت‌گیری فعالیت‌های تئورستی و مسلحانه را به اعضای

نشریه «نصره» مربوط به گروه خرابکاران را بدست آوردند. مدارک مکشوفه از محل مذکور حاوی این نکته بود که خرابکاران کوشش داشتند اصول دین اسلام را با مسائل مارکسیستی تطبیق دهند. این افراد کوشیده بودند با تعریف و تفسیر مجذبه روایات دینی و آیات قرآن مجید، چنین نتیجه‌گیری کنند که مارکسیست و اسلام دارای ریشه‌های مشترکی است. این عناصر، دفاعیات یکی از محکومین دادگاه‌های نظامی به نام علی میهن‌دوست را به عنوان سندی از استاد انسانی خود تکثیر و آماده توزیع کرده بودند. در این نوشته، گفته شده بود که اسلام و مارکسیسم دارای وجوه و اصول مشترک و فراوانی هستند و لذا کوشش‌های توده‌یی‌ها و مسلمانان دارای آرمان‌های مشترک و واحدی هستند. از خانه این مذکور که نشریات و اعلامیه‌های «نصره» در آن کشف شد، تعدادی عکس‌های نیز تعدادی از جروان ترجمه آثار چه‌گوارا و عکس‌هایی از چه‌گوارا و استالین بدست آمد.



پناهگاه هوشنگ تیزایی



□ گروه «آرمان خلق»

در سال‌های اواسط دههٔ چهل شمسی چندتن از جوانان بروجرد، که جمعی عاطفی را تشکیل می‌دادند، به تدریج علایق سیاسی مشترکی پیدا کردند که با محوریت فردی به نام همایون کتیبرایی به تشکیل این گروه منجر شد.

با دستگیری تصادفی دو تن از این جمع، وضعیت «ذهنی» گروه دگرگون شد. این دو در زندان با «گروه بیژن جزنی» آشنا گشتند. دوران زندان شش ماهه تمام شد و آن دو با اعتقاد به مشی مسلحانه بیرون آمدند؛ و کار سیاسی خود را بر اساس مطالعهٔ مارکسیسم بنا نهادند.

اولین عملیات گروه حمله به یک بانک و سرقت مسلحانهٔ پول‌های آن بود. در زمستان سال ۴۹، گروه درصد ادغام در چریک‌های فدایی بود که با انجام یک حملهٔ دیگر در بهمن ۱۳۴۹ به بانک ملی جادهٔ آرامگاه، دو تن از اعضای گروه دستگیر شدند. در پی این حادثه بقیهٔ این جمع کوچک شش نفره نیز بازداشت گردیدند. در مهر ماه ۱۳۵۰ همهٔ این افراد با حکم دادگاه ارتش اعدام شدند.^۱

۱. تاریخچه سازمان‌های چریکی...: صص ۸۳-۸۶؛ با تلخیص و تصرف.